

میخائیل شولوخوف

# دن آرام

برگردان احمد شاملو

ترجمه از برگردان فرانسوی آنتوان وی تز

دفتر اول

جلد اول و دوم

انتشارات ماریار

## فهرست

۷	یادداشت مترجم
۱۴	داستان انتشار دن

### جلد اول

۲۳	کتاب اول
۱۵۱	کتاب دوم
۲۹۸	کتاب سوم

### جلد دوم

۵۰۳	کتاب چهارم
۷۱۲	کتاب پنجم

## فہرست

### جلد سوم

۹۴۵ ..... کتاب ششم

### جلد چہارم

۱۴۲۳ ..... کتاب ہفتم

۱۷۴۵ ..... کتاب ہشتم

# کتاب اول



۱

سامانه‌ی مه‌له‌خوف Melexof ها درست ته خوتور است<sup>۱</sup>. در کوچک

۱. Xutor... ده یا روستا خواندن محل زنده‌گی قزاق مستلزم دهاتی دانستن او است و این از نظر قزاق ناسزایی است که جواب‌اش را با شوشکه می‌دهد. خوتور، واحد کشاورزی نظامی ویژه‌یی است که روابط اجتماعی خاص خود را دارد و مثل کالخوز یا کیبوتص قابل ترجمه نیست... و اما سامانه... کلمه‌یی که در این نخستین جمله‌ی کتاب به کار رفته dvor است که در روسی فقط حیاط معنی می‌دهد و در فارسی هم «صحن خانه» است و هیچ تداعی دیگری ندارد. به‌نظر می‌آید که احتمالاً این کلمه در اصطلاح قزاقی خود همان معنای Farm و Ferme را داشته باشد که مترجمان انگلیسی و فرانسوی اثر آورده‌اند و کاملاً رسا است. آرش این دو کلمه محل محصور است شامل امبار و گاه‌دان و تویله و گاودانی و مرغ‌دانی و حیاط پشت، که محوطه‌ی نسبتاً وسیعی آن را از ساختمان محل زنده‌گی کشاورز و خانواده‌اش شامل چند اتاق و آشپزخانه و دستدان و غیره جدا می‌کند. ما برای این مجموعه که در ترجمه‌ی فارسی «خانه‌ی روستایی» آورده‌اند و به کلی نادرست است و در زبان خودمان به دلایل مختلف لغت مشخصی ندارد یکی از دو معادل «سامانه» یا «بنه‌گاه» را پیشنهاد

مال‌خانه‌اش به‌شمال نگاه می‌کند یعنی به‌دن. یک شیب تند هشت ساژنی<sup>۱</sup> از وسط صخره‌های گچی خزه بسته و... این هم ساحل رود: فرش ضخیمی از گوش‌ماهی‌های صدفی و مغزی خاکستری رنگ بریده‌بریده سنگریزه‌های آبشور و... بعد هم جریان پَرَکلاغی و چین‌چین دن که از باد می‌جوشد.

سمت مشرق، پشت پرچین ترکه‌بیدی خرمن‌جاها جاده‌ی آتامان<sup>۲</sup>‌ها است و گله‌به‌گله بته‌های دَرَمِنَه و علف‌های آجری‌رنگ بی‌عار و سم‌کوب شده‌ی لب جاده و، نیایش‌گاه کوچکی بر سر دو راهی و، پشت‌اش استپ، پوشیده در مهی رقیق و گذرا. طرف جنوب زنجیره‌ی کوه‌های گچی است و در غرب‌اش خیابانی که میدان را می‌برد و تا علفزارهای باتلاقی کنار رود پیش می‌رود.

□

پراکوفی مه‌له‌خوف Prakofi قزاق از اردوکشی ماقبل آخری روسیه به‌عثمانی که برگشت برای خودش زن ترک کوچک‌اندام شال‌پیچ شده‌یی آورد که صورت‌اش را قایم می‌کرد و فقط چشم‌های وحشی غمزده‌اش را نشان می‌داد آن هم به‌ندرت. نقش‌های رنگین‌کمانی شال ابریشمی‌اش و عطر ناشناخته و غریبی که داشت، چشم حسود خاله‌زنک‌ها را می‌ترکاند.

زن اسیر تُرک با کس و کار پراکوفی نمی‌جوشید. به‌همین جهت چیزی نگذشت که بابا مه‌له‌خوف خرج پسره را از خانواده جدا کرد و چون تا دم مرگ هم این تنگ را از یاد نبرد هرگز پا به کورن<sup>۳</sup> او نگذاشت.

پراکوفی به‌سرعت سروسامان گرفت: نجارها کورن‌اش را علم کردند خودش هم دور حیاط مال‌خانه را پرچین کشید و نزدیکی‌های پاییز زن غریب‌اش را که مختصر قوزکی داشت برداشت آورد سرِ خانه زنده‌گی‌اش. وقتی هم‌راه او دم‌بال اراپه‌یی که دار و ندارش را بار آن کرده بود از وسط خوتور می‌گذشت جماعت از کوچک و بزرگ ریختند بیرون. مردها خوددارانه زیرسبیلی می‌خندیدند و خاله‌زنک‌ها

می‌کنیم.

۱. Săžen، واحد طولی معادل ۲/۱۳ متر.

۲. Hetmân یا Âtmân، کلمه‌ی اسلاو: رییس منتخب قزاق‌نشین‌ها در دوره‌ی استقلال‌شان.

۳. Kuren = خانه‌ی قزاقی. مقایسه شود با آبه‌ی ترکمنی که قابل ترجمه به «خانه» نیست.

با قیل و قال اختلاط می‌کردند و یک‌بر‌بچه‌ی مفینه پشت سرش هو می‌کشید اما او تو چکمن<sup>۱</sup> قزاقی دکمه نکرده میج زن را با پنجه‌های سیاه‌اش چسبیده سرش را با آن کاکل بی‌رنگ مغرورانه بالا گرفته بود و آرام، مثل کسی که از میان شخم می‌گذرد قدم بر می‌داشت و فقط گاهی قلمبه‌گی گونه‌هاش ور می‌جست. میان ابروهای بی‌حرکت تر از سنگ‌اش عرق نشسته بود.

از آن به بعد دیگر به ندرت تو خوتور آفتابی می‌شد. حتا به بازار میدان هم نمی‌آمد و تنها و بی‌غوش وار تو کورن خودش کنار دن زنده‌گی می‌کرد. تو خوتور هم چه چیزهای شاخ‌داری که پشت سرش زبان به زبان نمی‌گشت. از قرار معلوم پسر بچه‌هایی که گوساله‌ها را به علف‌چر می‌بردند پراکوفی را دیده بودند که تنگ کلاغ‌پر، وقت پریدن آفتاب‌زردی، زن‌اش را بغل می‌کرده می‌برده بالای گورتیه تاتاری، آن‌جا او را پشت به سنگی که گذشت قرن‌ها مثل اسفنج سوراخ سوراخ‌اش کرده کنار خودش می‌نشاند و دوتایی مدت‌ها به استپ خیره می‌شدند و آن‌قدر نگاه می‌کردند تا شفق کاملاً بی‌رد و هوا تاریک بشود. آن وقت یاپونچی<sup>۲</sup> اش را می‌پیچیده دور زن‌اش بغل‌اش می‌زده برش می‌گردانده به کورن.

تمام خوتور افتاد به هزار جور حدس و گمان، تا برای این کار عجیب و غریب توضیحی پیدا کند. پرچانه‌گی زن‌ها بر سر این موضوع فرصت شپش‌جوری هم برای‌شان باقی نگذاشت.

در مورد خود زن هم همه‌جور حرفی می‌زدند. بعضی‌ها سفت و سخت عقیده داشتند که دیگر مادر گیتی دختری با این بر و رو نزیایده و بعضی هم خلاف این را می‌گفتند. و قال قضیه فقط وقتی کنده شد که ماورا Mavra ی ژالمرکا<sup>۳</sup> - پاچه ورمالیده‌ترین زن خوتور - به بهانه‌ی گرفتن خمیر ترش سراغ پراکوفی رفت و تو فاصله‌یی که پراکوفی واسه آوردن خمیر ترش به زیر زمین رفته بود فرصت کرد کاشف عمل بیاورد که زنک ترک مالی نیست و دردی از دنیا و آخرت کسی دوا نمی‌کند.

---

۱. Cekman = نوعی بالاپوش ویژه‌ی قزاقان.

۲. Zipun = پشمینه‌یی زفت و فراخ که روی جامه‌های دیگر می‌پوشند و دامن‌اش تا میان ساق‌ها می‌رسد.

۳. هر زن قزاق خودبه‌خود «عیال یک سرباز» است و از این بابت هیچ فرقی با دیگر زنان هم سنخ خود ندارد. اما Žalmerka زنی است که با به خدمت رفتن شوهرش موقتاً بی‌آقا بالاسر و افسار سرخود فرصت هرزه‌گی را غنیمت می‌شمرد.